



چگونه شبیه ترین مردم به پیامبر(ص) را تکه تکه کردند؟ (صوتی)

«مُرَّة بن مُنْقِد» ناجوانمردانه با نیزه‌اش از پشت بر او حمله کرد که علی اکبر از روی زین اسب افتاد و مَرَّة با شمشیر بر فرق آن حضرت زد و سرش را شکافت. دشمن خونخوار و سنگدل و وحشی اطرافش را گرفتند و با شمشیرها بدن پاکش را قطعه قطعه نمودند.

چگونه شبیه ترین مردم به پیامبر(ص) را تکه تکه کردند؟

«مُرَّة بن مُنْقِد» ناجوانمردانه با نیزه‌اش از پشت بر او حمله کرد که علی اکبر از روی زین اسب افتاد و مَرَّة با شمشیر بر فرق آن حضرت زد و سرش را شکافت. دشمن خونخوار و سنگدل و وحشی اطرافش را گرفتند و با شمشیرها بدن پاکش را قطعه قطعه نمودند.

بنابر سنت تاریخی، هشتمین شب محرم الحرام متعلق به فرزند رشید حسین (ع) است؛ جوانی خوش سیما و شبیه ترین مردم به پیامبر(ص) که الگوی بسیاری از جوانان و نوجوانان کشورمان در دوران دفاع مقدس بود و جوانان کشورمان به ایشان اقتدا می‌کنند.

حضرت علی بن الحسین (علی اکبر) اولین سلحشور بنی هاشم بود که آماده نبرد شد. او زیباترین و خوشخوترین مردم بود. سنّ شریف آن حضرت را در هنگام شهادت 19 سال یا 18 سال و به روایتی 25 سال نوشته‌اند.

علی اکبر، اولین شهید از آل ابی طالب است که روز عاشورا نزد پدر گرمی‌اش آمد و اذن میدان طلبید. امام علیه‌السلام بی درنگ به او اجازه فرمود و در همان حال ناامید از حیات او، به قامت رعنائش نگریست و باران اشک از دیدگانش فرو ریخت.

هنگامی که امام علیه‌السلام به چهره نورانی فرزندش «علی اکبر» نگریست، سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غَلامٌ اشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَ خَلْقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، كُتِبَ إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى تَبِيكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ امْنَعْهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَ فَرِّقْهُمْ تَفْرِيقًا، وَ مَرِّقْهُمْ تَمْرِيقًا، وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدَدًا، وَ لَا تُرْصِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا، فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَتَصَرَّوْنَا ثُمَّ عَدَوْا عَلَيْنَا يِقَاتِلُونَنَا».

خدایا! بر این گروه ستمگر گواه باش که اینک جوانی به مبارزه با آنان می‌رود که از نظر صورت و سیرت و گفتار، شبیه‌ترین مردم به رسول تو، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. ما هر زمان که مشتاق دیدار پیامبرت می‌شدیم، به چهره او می‌نگریستیم. خدایا! برکات زمین را از آنان دریغ‌دار، و اجتماع آنان را پراکنده و متلاشی ساز و آنان را گروه‌های مختلف و متفاوتی قرار ده، و والیان آنها را هیچگاه از آنان راضی مگردان! که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند ولی اینک ستمکارانه به جنگ با ما برخاستند».

پس امام علیه‌السلام رو به عمر بن سعد کرده، فریاد زد:

«مالک؟ قطع الله رَحِمَكَ! وَ لَا بَارَكَ اللهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَ سَلَطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذَّبُحُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ، كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَ لَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»

خدا نسل تو را ریشه کن کند و به هیچ کارت برکت ندهد و بر تو کسی را چیره سازد که سرت را بعد از من در بستر از تن جدا سازد، همان گونه که تو رشته رحم مرا قطع کردی، و پیوند مرا با رسول خدا نادیده گرفتی!«.

آنگاه امام با صدای رسا این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذَرِيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد، آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوی و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست.

در این هنگام علی اکبر بر سپاه اموی حمله کرد در حالی که این رجز را می‌خواند:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ / نَحْنُ وَ بَيْتُ اللَّهِ أَوَّلَى بِالْبَيْتِ
وَ اللَّهُ لَا يَحْكُمُ بَيْنَنَا ابْنُ الدَّعْيِ / أَطْعَمَكُمْ بِالرَّمْحِ حَتَّى يَثْنَى
أَضْرَبَكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمَى عَنْ أَبِي / ضَرَبَ غَلامٌ هَاشِمِيٌّ عَلَوِيَّ

منم علی، پسر حسین فرزند علی، به خانه خدا سوگند! ما به رسول خدا از همه کسی سزاوارتریم.

به خدا سوگند! پسر زیاد را نمی‌رسد که درباره ما حکم کند. آنقدر با نیزه بر شما بزنم تا کج شود، در حمایت از پدرم، با شمشیر بر شما ضربت فرود آورم ضربتی چون ضربت جوان هاشمی علوی.

پس از آن بر سپاه دشمن تاخت و بسیاری از آنان را به هلاکت رساند به گونه‌ای که دشمن از کثرت کشته‌شدگان به فغان آمد.

با آن که تشنگی بر آن حضرت چیره شده بود یکصد و بیست نفر را به خاک افکند، و در حالی که زخم‌های زیادی برداشته بود، نزد پدر آمد و عرض کرد: «يَا أَبَتُ! أَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَ ثِقَلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ أُنْقَوِي بِهَا عَلَى الْأَعْدَاءِ»

پدر جان! تشنگی مرا از پای درآورد و سنگینی سلاح ناتوانم ساخت. آیا جرعه آبی هست که بتوانم بنوشم و به جنگ ادامه دهم؟!

امام علیه‌السلام فرمود: «يَا بُنَيَّ يَعْرِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى عَلِيٍّ وَ عَلَى أَبِيكَ، أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلَا يُجِيبُوكَ، وَ تَسْتَغِيثَ بِهِمْ فَلَا يُغِيثُوكَ، يَا بُنَيَّ هَاتِ لِسَانَكَ»

پسر جان! چقدر بر حضرت محمد و علی و پدرت، ناگوار است که آنان را بخوانی ولی پاسخی به تو ندهند و از آنان یاری بطلبی ولی یاریت نکنند. ای فرزندم! زبان خود را نزدیک آرا!

آنگاه امام علیه‌السلام زبان علی‌اکبر را در دهان گرفت و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود: «حَذِّ هَذَا الْخَاتَمَ فِي فَيْكٍ وَ ارْجِعْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنَّكَ لَا تُمْسِي حَتَّى يَسْقِيَكَ جَدُّكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا»

این انگشتر را در دهانت بگذار و به نبرد با دشمن بازگرد امیدوارم که هنوز به شب نرسیده جدت رسول خدا با جامی سرشار از شربت بهشتی تو را سیراب سازد، به گونه‌ای که پس از آن هرگز تشنه نگردی! (اعیان الشیعه، ج 1 ص 607؛ فتوح ابن اعثم، ج 5 ص 207؛ بحارالانوار، ج 45 ص 42)

علی اکبر علیه‌السلام به میدان بازگشت و همانند پدر و جدش علی مرتضی علیه‌السلام در هنگام نبرد بر یمین و یسار لشکر کوفه حمله می‌نمود و به هر سو رو می‌کرد جمعیت انبوهی از او می‌گریختند یا به خاک می‌افتادند.

«مَرَّةً بَن مُنْقِدٍ» ناجوانمردانه با نیزه‌اش از پشت بر او حمله کرد که علی اکبر از روی زین اسب افتاد و مرّۀ با شمشیر بر فرق آن حضرت زد و سرش را شکافت.

دشمن خونخوار و سنگدل و وحشی اطرافش را گرفتند و با شمشیرها بدن پاکش را قطعه قطعه نمودند.

در آخرین دقائق، علی اکبر علیه‌السلام صدا زد: «يَا أَبْتَاهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى وَيُقَرِّبُكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ: عَجَلُ الْقُدُومِ إِلَيْنَا فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا مَذْخُورَةً» سلام بر تو یا اَبْتَاه (خداحافظ پدرجان)، این جدم رسول خداست که مرا سیراب کرد و بر تو سلام می‌رساند و می‌گوید در آمدنت به نزد ما شتاب کن، که برای تو جامی از شراب بهشتی ذخیره نموده‌ام. آنگاه فریادی زد و به شهادت رسید. (مقاتل الطالبین، ص 52؛ بحارالانوار، ج 45 ص 44)

امام علیه‌السلام با شنیدن صدای علی اکبر علیه‌السلام چون بازشکاری خود را کنار پیکر غرقه به خون فرزندش رساند.

بنا به نقل سید بن طاووس: «فُجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَ وَضَعَ حَدَّهُ عَلَى حَدِّهِ» امام علیه‌السلام بر بالین علی اکبر حاضر شد و صورت به صورت فرزندش نهاد. (لهوف، ص 167)

وضعیت دلخراشی بود، چنان آن صحنه امام علیه‌السلام را متأثر ساخت که آن قوم را نفرین کرد: «قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ» خداوند بکشد قومی که تو را شهید کرد.

در آن حال امام علیه‌السلام سخت منقلب شد به گونه‌ای که صدای گریه آن حضرت بلند شد در حالی که کسی تا آن زمان صدای گریه او را نشنیده بود.

آنگاه فرمود: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا» پس از تو، افّ بر این دنیا باد. (ارشاد مفید، ص 459)

در زیارتی که با سند صحیح از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است درباره شدت این مصیبت می‌خوانیم: «وَلَا تَسْكُنْ عَلَيْكَ مِنْ أُبَيْكَ زَفْرَةً» سوز و گداز پدرت بر داغ تو هرگز تسلی نیافت. (کمال الزیارات، باب 79)

طبری می‌نویسد: «حمید بن مسلم» می‌گوید: در همین حال دیدم زنی سراسیمه از خیمه‌ها خارج شد و فریاد می‌کشید: «وَأَحْيِيَاهُ، يَا بَنَ أَحْيَاهُ» او به سرعت به طرف قتلگاه علی اکبر می‌آمد، پرسیدم، او کیست: گفتند: زینب دختر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.

آمد و خود را روی پیکر علی اکبر انداخت، امام علیه‌السلام دستش را گرفت و به سوی خیمه‌ها برگرداند.

آنگاه به جوانان بنی هاشم خطاب کرد و فرمود: «يَا قُتَيَانَ بَنِي هَاشِمٍ إِحْمِلُوا أَخَاكُمْ إِلَى الْقِسْطِ» ای جوانان بنی هاشم، برادران را به خیمه‌ها ببرید. (عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها، ص 477)

روضة علی‌اکبر(ع) از زبان استاد شهید مرتضی مطهری

نوشته‌اند تا اصحاب زنده بودند، تا یک نفرشان هم زنده بود، خود آنها اجازه ندادند یک نفر از اهل بیت پیغمبر، از خاندان امام حسین، از فرزندان، برادرزادگان، برادران، عموزادگان به میدان برود.

می‌گفتند آقا اجازه بدهید ما وظیفه‌مان را انجام بدهیم، وقتی ما کشته شدیم خودتان می‌دانید.

اهل بیت پیغمبر منتظر بودند که نوبت آنها برسد. آخرین فرد از اصحاب اباعبدالله که شهید شد، یک‌مرتبه ولوله‌ای در میان جوانان خاندان پیغمبر افتاد.

همه از جا حرکت کردند. نوشته اند: «فَجَعَلَ يودَعُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا» شروع کردند با یکدیگر وداع کردن و خداحافظی کردن، دست به گردن یکدیگر انداختن، صورت یکدیگر را بوسیدن.

از جوانان اهل بیت پیغمبر، اول کسی که موفق شد از اباعبدالله کسب اجازه کند، فرزند جوان و رشیدش علی اکبر بود که خود اباعبدالله درباره‌اش شهادت داده است که از نظر اندام و شمایل، اخلاق، منطق و سخن گفتن، شبیه‌ترین فرد به پیغمبر بوده است.

سخن که می‌گفت گویی پیغمبر است که سخن می‌گوید. آنقدر شبیه بود که خود اباعبدالله فرمود: خدایا خودت می‌دانی که وقتی ما مشتاق دیدار پیغمبر می‌شدیم، به این جوان نگاه می‌کردیم. آینه تمام نمای پیغمبر بود. این جوان آمد خدمت پدر، گفت:

پدرجان! به من اجازه جهاد بده. درباره بسیاری از اصحاب، مخصوصاً جوانان، روایت شده که وقتی برای اجازه گرفتن نزد حضرت می‌آمدند، حضرت به نحوی تعلل می‌کرد (مثل داستان قاسم که مکرر شنیده‌اید) ولی وقتی که علی اکبر می‌آید و اجازه میدان می‌خواهد، حضرت فقط سرشان را پایین می‌اندازند. جوان روانه میدان شد.

نوشته‌اند اباعبدالله چشمه‌ایش حالت نیم خفته به خود گرفته بود: «ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرًا أَيْسَرَ» به او نظر کرد مانند نظر شخص ناامیدی که به جوان خودش نگاه می‌کند.

ناامیدانه نگاهی به جوانش کرد، چند قدمی هم پشت سر او رفت. اینجا بود که گفت: خدایا! خودت گواه باش که جوانی به جنگ اینها می‌رود که از همه مردم به پیغمبر تو شبیه‌تر است. جمله‌ای هم به عمر سعد گفت، فریاد زد به طوری که عمر سعد فهمید: «يَا بَنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ» خدا نسل تو را قطع کند که نسل مرا از این فرزند قطع کردی.

